

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۲ جولای ۲۰۲۳

انارگل خوستی

به ادامهٔ سفسطه گویی های آقای ملکیار در مورد

قتل هنرمند بی بدیل احمد ظاهر

قسمت هفتم

برای ادامهٔ چرندیات خود باز هم آقای ملکیار متوسل می شود به اصطلاح به چشم دید برادر شهید احمد ظاهر، آقای آصف ظاهر:

اول - این به اصطلاح چشم دید در زمانیکه آقای آصف ظاهر این دنیا را ترک گفته بود توسط یکی از دوستانش مرحوم آقای داود موسی در یکی از سایت ها اقبال نشر یافت.

در فهم و دانش محترم داود موسی که یک نویسنده مجرب بودند هیچ نوع تردید موجود نیست، یاد شان نزد دوستان و فامیلشان گرامی باد.

اما آقای داود موسی خود شان این واقعهٔ دلخراش را به چشم ندیده بودند و تنها از رفیق خود نقل قول نموده اند که در همین نقل قول هم دیده می شود نظر به نظریات که قبلاً در مضامین گذشته به چاپ رسیده است، ضد و نقیض زیاد وجود دارد.

گفته های برادر شهید احمد ظاهر، آقای آصف ظاهر به قلم مرحوم داود موسی:

”وقتی خبر فوت احمد ظاهر به ما رسید، من و پدرم (مرحوم داکتر ظاهر خان صدراعظم سابق که داکتر پادشاه و طبیب بسیار حاذق دوران خود بود) سوار موتر شده و رهسپار پروان شدیم. جنازه را در صحن قوماندانی امنیهٔ چاریکار روی یک تذکره انداخته بودند، و ما آنرا از چاریکار به کابل آوردیم. پدرم جسد را بر روی میز نان انداخته و آنرا برهنه نمود. بعداً تمام وجود او را با دقت معاینه کرد. در نتیجه معلوم شد که براکت آئینهٔ عقب نمای داخلی موتر در حین تصادم شکسته بود“
آن گاه انگشت اشاره و انگشت وسطی دست راست خود را یکجا در چقری بین چشم و ابرویش فرو

برده گفت: "براکت آن بزیر ابروی احمد ظاهر فرو رفته و تنها داغی که در تمام وجود او دیده می شد همین یکی بود و هیچ اثری از کدام زخم دیگری در وجودش دیده نمی شد"

محترم مرحوم داود موسی بالای گفتار رفیق خود اعتماد نموده بودند و حق شان بود زیرا اگر من هم می بودم به گفتار دوست و رفیق خود شک نمی کردم. ایشان (محترم داود موسی) حتماً در دوستی خود با صفا بودند و فکر کردند که دوست شان که برادر شهید احمد ظاهر بودند، دروغ و یا هم مصلحتاً دروغ نمی گویند. لکن برادر هنرمند شاید به این دلیل که چون محبوب الله پاچا برادر خانمش است و نخواستند که هم برادر را از دست داده و هم خانه خود را ویران کند و زن و فرزندان خود را از دست بدهد، به این دروغ مصلحتی پرداخته باشند.

ضد و نقیضی قضیه در کجاست:

تماس آقای ملکیار با هنرمند محترم آقای احمد ولید اعتمادی در آلمان:

در جریان این نوشته ها، با محترم احمد ولید اعتمادی در آلمان که دوست نزدیک احمد ظاهر بود، صحبت تلفونی نموده و در مورد رفتن شان به شفاخانه چاریکار و انتقال محبوب الله به شفاخانه علی آباد، طالب معلومات شدم. او گفت که: (بلی با داکتر برهان و اسد غروال ساعت پنج یا شش بجه به چاریکار رفتیم و نزدیک چاریکار داکتر ظاهر خان را در حال بازگشت طرف کابل دیدیم و جسد احمد ظاهر را در دهلیز شفاخانه بالای یک تذکره دیدیم که چشم چپش سیاه و زخمی شده بود و با دیدن آن صحنه، من برای چند دقیقه ضعف کرده و بیحال شدم).

یک - قرار گرفته محترم احمد ولید اعتمادی که هم دوست شهید احمد ظاهر و هم دوست محبوب الله پاچا بودند، واضح می گردد که جنازه احمد ظاهر شهید به پدرش سپاریده نشد بود، زیرا محترم احمد ولید اعتمادی جنازه را در دهلیز شفاخانه دیده بود. فلذا قسمیکه آقای آصف ظاهر فرموده اند که با جنازه به کابل آمدیم و.... دروغ محض است، و هم که به جز همین یک داغ دیگر داغی دیده نشده است در حالیکه محترم احمد ولید اعتمادی واضحاً می گویند که:

(دلیل احمد ولید اعتمادی برای کشته شدن احمد ظاهر، همان زخم چشم چپ و زخم دیگر در پشت سر احمد ظاهر، می باشد.)

دو - باز هم تکراراً می نویسم که هیچ پدیری نمی تواند ولو طبیب حاذق هم باشد که جگر گوشه خود را در آن حالت سراپا، (قسمیکه قبلاً نیز آقای داود ملکیار نوشته بودند که سر تا قدمش را مورد بررسی قرار دادند) و حتی انگشتان را در داخل زخم یا چقوری یا سوراخ ناشی از آله قتل داخل

نمودند، این یک دروغ محض است که از برادر شهید نقل قول شده است. اما معلوم می شود که مرحوم آقای داود موسی بالای رفیق خود اعتماد کامل داشتند.

افواهات در مورد موتر:

چشم دیدها و افواهات در مورد موتر آنقدر زیاد است که سر کلاوه بکلی از نزد خوانندگان گم شده باشد:

بعضاً گفته شد که موتر زیاد صدمه ندیده بود.

آهسته آهسته دیده می شود که موتر بی زبان کاملاً توته توته شده است، اما این جا متوجه نیستند که چرا با این که تصادم مدهش که موتر توته توته شده بود، فقط اجل یک نفر آمده بود و بس.

در قسمت اول چرندیات خود آقای ملکیار نوشته بودند که:

یک - (من خودم همان موتر صدمه دیده را جلو مدیریت ترافیک در دهمزنگ از نزدیک بررسی کرده بودم.)

دو - همچنان چند روز قبل با محترم عبدالله اعتمادی (رفیق و درم نواز) احمد ظاهر صحبت تلفونی مفصل و طولانی داشتم که بر علاوه قصه های خصوصی در مورد این حادثه چنین معلومات و ابراز نظر نمود. (آقای عبدالله اعتمادی گفت که:)چند روز بعد از حادثه، به خواهش فخریه جان خانم احمد ظاهر برای آوردن موتر به سالنگ رفتم. بار اول اجازه ندادند که موتر را بیاورم چون سند وکالت نداشتم، چند روز بعد با گرفتن وکالت خط از فخریه جان دو باره به سالنگ رفتم، اما چون موتر را به علاقه داری انتقال داده بودند، آنجا رفتم و درین دفعه متوجه شدم که در بام موتر نیز کپی و بلندی و پستی دیده می شد و برایم تعجب آور بود چون دفعه اول آنرا ندیده بودم. موتر را به کابل آورده و در حویلی داکتر ظاهر خان در شهر نو رساندیم و دیگر نفهمیدم که فخریه جان با موتر چه کرد.

سوال من از نویسنده داستان دنباله دار، آقای ملکیار این است، در صورتیکه موتر را رفیق احمد ظاهر، محترم عبدالله اعتمادی بعد از مدت زیاد به کابل آوردند و در حویلی محترم داکتر ظاهر خان گذاشتند، پس شما چطور توانستید که موتر را در مدیریت ترافیک دهمزنگ مورد بررسی قرار بدهید. در آن داد و گرفت که همه از ترس آن رژیم خون آشام در غار ها به اصطلاح پُت می شدند، نمیدانم به شما به کدام عنوان اجازه داده شد که موتر را بررسی کنید.

سه - من (ملکیار) هم حدود یک ماه پس از فوت احمد ظاهر، چیز های شنیدم که باید درین جا تذکر داده شود. یک روز با همسرم به دیدن خاله همسرم در منطقه خیر خانه رفته بودیم. در آنجا با داماد

خاله همسر محمد ظریف که خرنوال برحال ولایت پروان بود، ملاقات نمودیم و از هر طرف سخن گفته شد تا اینکه قضیه مرگ احمد ظاهر به میان آمد. خرنوال ظریف حکایت کرد که او از جمله اولین مسئولین حکومتی بود که به محل حادثه رسیده بود. او گفت: (به مجرد رسیدن خبر حادثه به محل تصادم رفتم و دیدم که یک موتر سرخ در قسمت جلو و چپ به سنگ بزرگ خورده است. جسد احمد ظاهر در کنار جاده در زمین افتاده بود. اولین کاری که کردم، زخمی ها را توسط موتر خود (شاید همان جیب روسی دو دروازه بی بوده باشد) به شفاخانه چاریکار انتقال دادم، جنازه احمد ظاهر را با موتر دیگر کمی پسانتر روان کردیم. قبل از اینکه خودم هم دنبال شان روان شوم موتر احمد ظاهر را خوب معاینه نمودم، چیزی مهمی جلب توجه نمی کرد جز آئینه عقب نما که شکسته و در زمین افتاده و نوک سیخی که آئینه با آن نصب و قائم می باشد.

آقای ملکیار با این نقل قول می خواهد چه را ثابت کند، اولاً تا حال چرا از این داماد خاله حرفی نزدند، ثانیاً باز هم سوال های زیاد در ذهن من و اگر این نوشته ها خواننده داشته باشد در نزد آن ها سوال پیدا می شود که در آن حالت دهشت و وحشت که همه سراسیمه بودند نمیدانستند که آیا روشنی فردا را خواهند دید، دیده می شود که آقای ملکیار خاله خاتم شان می روند و با داماد خاله شان، ظریف نام که خرنوال (گفته نشده که خرنوال کجا بوده است) بوده ملاقات و جویای قضیه مرگ هنرمند محبوب، احمد ظاهر شدند.

سوال پیدا می شود که ظریف نام مذکور که به این اندازه یک ماموریت مهم را عهده دار بودند، باید مربوط دار و دسته حزبی های خلقی و پرچمی بوده باشد، نمیدانم با این افراد چطور آقای ملکیار دید و وادید داشتند؟

از طرف دیگر همین ظریف نام می گوید که به جز آئینه عقب نما که شکسته، چیزی مهمی جلب توجه نمی کرد.

معلوم است که به حساب موتر بعدتر از به قتل رسیدن احمد ظاهر، رسیدند. شاید آقای ملکیار می خواهند از این داستان دنباله دار خیالی خود رومانی تهیه کنند و ادعا نمایند که یک داستان حقیقی با تحقیق، اسناد و شواهد است، حتی اگر هم شاهدان قضیه دیگر در قید حیات هم نباشند.

تعداد کسانی که مؤخذ داده شده اند دیگر در بین ما نیستند، دو دوست هنرمند محبوب احمد ظاهر، که عبارت باشند از آقایان، محترم ولید اعتمادی و محترم عبدالله اعتمادی در قتل احمد ظاهر هیچ شک

ندارند. که البته همین دو نفر از شاهدان قابل اعتبار هستند و اظهار داشته اند که قضیه مرگ احمدظاهر، یک حائۀ ترافیکی نبوده است، یعنی اینکه یک توطئه بوده است.

در آغاز قسمت سوم آقای ملکیار می فرمایند:

(در آغاز این قسمت یکبار دیگر خواهش می نمایم که تا رسیدن به قسمت آخر این نوشته که ممکن در دو بخش دیگر خاتمه یابد، بی حوصله نشوند و از ابراز نظر عاجل و قاطع خود داری نمایند).
اما معلوم شد که با دو بخش خاتمه پیدا نکرد؛ مقصد شان از این داستان دنباله دار خیالی چیزی دیگر است.